منوچهر جمالی

تـراژدیِ فرهنـگ ایران
پیـکار
برای « یک غایت مشترک »
ولی با« دوشیوه متضاد »است

برای زرتشت،«اصل زندگی» و«اصل ضدزندگی»
بطوربدیهی ، دوچیز روشن ازهمدیگر هستند
مفهوم « روشنی نابِ» زرتشت
درجدابودن ومتضادبودنِ کامل«همزاد»،پیدایش میبابد

برای زال زر، تفاوت اصل زندگی و اصل ضدزندگی
راباید همیشه ازنو، در« تاریکیِ هنـگام » جُسـت

زال زر و زرتشت
دو مفهوم متفاوت از« خـرد » دارنـد

از دیـد گـاهِ زال زر
اصل زندگی (آبه جی= آب حیات)
و اصل ضدِ زندگی(اژدها) چیست ؟
و تضادش بـــا

با دیدگاه زرتشت از« اصل زندگی »

این پرسش ، نه تنها پرسش امروزی ما هم هست، بلکه پرسش همیشگی انسان خواهد بود ، و پرسش همیشه ِ بنیادی فرهنگ ایران بوده است **. با این پرسش** ، زندگی کردن برای انسان ، **بدیهی بودنش را از دست میدهد** . درحیوانات ، زندگی کردن ،« مسئله» نیست . روزی ، انسان ، انسان شده است، که این پرسش، برایش درهرکاری که میکند ، مسئله شده است . امروزه هم هرانسانی ، آنگاه ، انسان میشود که این پرسش (زندگی ، چیست ؟) ، برای خود او ، « مسئله» شود .

برای زرتشت « ژی= اصل زندگی » و « اژی= اصل ضد زندگی »، **بطور بدیهی ، دوچیزکاملا روشن ازهمدیگرهستند** . این « شناخت روشن » ، درهرانسانی ، فطری (چِهری = چیترائی) هست ، و« **مسئله» نیست** . انسان ، فقط باید میان این دو ، که همیشه همان هست که بوده است ، که دراثرتضاد باهم و پیوند ناپذیر بودن باهم ، دوواقعیت بطور بدیهی کاملا روشن ازهمدیگرند ، یکی را برگزیند ، و چون این دو ، دراصل « همزاد » بوده اند ، باید ازآن پس ، همیشه برای آن « ژی = اصل زندگی » که میشناسد و روشن است و برگزیده است ، برضد « اصل ضد زندگی » بجنگد . **خویشکاری « خرد »** ، **فقط به « برگزیدن** دو اصلی که دراثرجدائی و تضاد »، کاملا ازهمدیگر قابل تشخیص و تمایزند » ، یا بسخنی دیگر، کاملا روشن هستند ، **کاهش می یابد** . خرد ، درتاریکی رویدادها و هنگامها ، نمیجوید و نمی آزماید ، تا پیدا کند، که چه چیزی ، « ژی » ، و چه چیزی « اژی » هست .

وارونه این دیدگاه ، **موضعگیری ِ زال زر** است . برای او ، اصل زندگی (=جی) و اصل ضد زندگی را، باید در درون تاریکی ِ هنگام و رویداد وعمل ، نو به نو، با خرد **جُست** ، وکسی پیشاپیش، آنرا بطور بدیهی نمیداند ، وبرایش روشن نیست . **خویشکاری ِخرد ، ازهمان آغاز، جستن و پژوهیدن و آزمودن**

درتاریکی هست ، تا خودش درهرعملی وهنگامی ، بیابد که « ژی » و « اژی » کدامند . **مفهوم « خـرد » نـزد زرتشت ، با مفهوم « خـرد » نزد زال زر، بسیار باهم فرق دارند** .

از دید زال زر ، در تاریکی هر« بُرهه زمانی ، هر آنی، هرساعتی ، هر روزی » ، **درتاریکی هنگام** ، باید ازنو، جستجوی « شناخت ژی از اژی » را بکند ، و دراین جستجوست که « ژی و اژی » را درهرهنگامی ، ودر تاریکی هرعملی ، ازهم تشخیص میدهد. **گُزیـدن** که همان وِیزیدن **wizidan** است ، دراصل ، ازهم شناختن دوچیزاست که به هم پیوسته اند، و فقط مانند فرق سر**wizard-wars** با شانه کردن ، یا با « غربال کردن و الک کردن دانه ها که ازهم جدایند » ، باید آنهارا ازهم جداکرد . این **فرق یا « تارک سر» ، ویژگی « بهمن »، یا بُن خرد کیهانی درهرجانی و انسانی ، نزد زال زر است . « خرد» بهمنی ، درشناختن ، ازهم نمی درّد و نمی بُرّد ، و ازهم ارّه ، یا ازهم چاک وشق نمیکند . بینش ِ « خرد» ، روشنائی نیست که گوهر، ارّه و تیغ و کارد (کرانیدن) ودندان نیش درّنده دارد. « روشنی وبینش خرد» ، ویژگی دریدن و پاره کردن و بریدن و به دونیمه ارّ کردن ندارد . بهمن که بُن خرد است ، اصل ضدخشم است (نمی آزارد ، نمی زند ، درگوهرش ، اژی نیست ، از زدن وآزردن ، کام نمی برد، زدن و آزردن وبریدن را مقدس نمیسازد)**. ژی و اژی ، درهرهنگامی ، درجستن ازنو، ازهم روشن « میشوند » .« ویزوستن » به معنای امتحان کردن و پژوهیدن است . خویشکاری خرد ، دیدن (نگاهبانی) برای نگهبانی و پاسداری از جان (ژی ، گیان) است . ازاین رو هست که نخستین پیدایش **بهمن** (= بُن خرد درهرانسانی) ، **ماه** ، یا چشم بیننده در آسمان تاریک است ، که نامش ، « **بینـا** » هست .
چشم یا خرد هرانسانی ، ماهی هست که هر روز ازنـو ، خورشید را میزاید . ماه ، خردیست که با بینش درتاریکی ، آغازمیکند، و بینش در روشنائی را ازخود، میزاید . بینش ، زایمان ِ از تجربه تاریک درهنگام تاریک است . از« جستجو و

آزمایش درتاریکی » ، به « بینش در روشنائی ، به خرد خورشید گونه » میرسد . **« خردِ بیننده درتاریکی» ، « خرد بیننده در روشنائی » را میآفریند** . مامای این زایمان بینش خرد درتاریکی و زایانیدن کودک خورشید (بینش در روشنائی) ، سروش است ، و **هرانسانی ، سروش ویژه خودش را دارد** .**خرد ، در « ویزیدن » ، تنها بر نمیگزیند ، بلکه امتحان میکند و میپژوهد** ، و پس ازپژوهش و آزمایش، به داوری و تصمیم گیری (**wizir**) و برگزیدن میرسد . **نـزد زرتشت** ، این راهِ جستجو و امتحان کردن و پژوهیدن و جدا ساختن ، نادیده گرفته میشود . **خـرد** ، فقط دراثر روشن بودن تضادِ ژی و اژی ازهمدیگر، **فقط باید برگزیند** . **نزد زرتشت ، « آزادی » ، دراین حق وتوانائی گزینش، خلاصه میشو د . ولی نزد زال زر ، آزادی ، برشالودهِ حق وتوانائی جستجوو آزمایش خود هرانسانی ، برای یافتن زندگی ازضد زندگی ، قرارگرفته است** .

نزد زرتشت ، بدی (آزارجان ، یا اژی)، یک ویژگی همیشگی و مداوم چیزیست . **یکی از دوهمزاد ، « درگوهرش ، اژی هست »** . دراین صورت ، « اژی = ضد زندگی » ، اینهمانی با « هستی ، با بُن آن چیز» می یابد . دشمنی ، دشمنی با « هستی دشمن » ، دشمنی با « اهریمن» میگردد ، و لو وجود این اهریمن نیزانکار گردد ، چون نامش را بطور آشکار، زرتشت نبرده است . چنین اندیشه ای ، تحول یا دیگرگون شویِ « آنچه همیشه همان ، وهمیشه همان ماندنی است » ، انکارمیشود . اینکه زرتشت ، **سپنتا مینو** را تاءیید میکند، نمیتوان منکر وجود همزادش شد ، ولو نام دشمن ، برای خوارشماریش ، یا به علت دیگر، برده نشود . همزاد یا یوغ یا سنگِ سپنتا مینو ، « انگره مینو» ، کسی جز« بهرام» نبود، واین همزاد ، هزاره ها بنیاد اندیشگی فرهنگ ایران بود ، و همزاد یا یوغی نبود که زرتشت خودش ، اختراع کرده باشد و نوآورده باشد . زرتشت ، میدانست که این **شاهرگ فرهنگ سیمرغی** است ، و درست میخواست ، این شاهرگ را با یک ضربه ، ببـُرّد .

شاید « بهرام » در محیطی که زرتشت میزیست ، ودرآنجا به اندیشه خود انگیخته شده بود ، چهره ای خونخوارو پرخاشگر داشت ، ولی بهرام ، نزد زال زر و خانواده اش ، چنانکه درهمان بهرام یشت نیز میتوان دید ، نیروی بینائی ِ ماهی کر، و نیروی بینائی اسب ، ونیروی بینائی« کرکس زرین طوق » را دارد ، که **تعریف « دین » دراین فرهنگ** بوده است . **دیـن ، چشمیست که درتاریکی ازدور، ریزترین چیزیا جنبش را می بیند** . البته بهرام ، وارونه آنچه دراین یشت آمده ، آفریده اهورامزدا نبوده است ، بلکه خودش ، جفت ارتا ، وباهم ، بُن هستی وزمان و انسان بوده اند . درهمین یشت، خود بهرام ، به جانوران بی آزار (گئوسپنتا= جان مقدس) تحول می یابد . به عبارت دیگر، خودش بُن همه جانهای بی آزارهست ، و این خودش هست ، از « اژی » باید نگاهبانی شود . بهرام ، ازجان خودش (ژی) که تحول به همه گیتی یافته ، ودرهرجانی هست ، باید پاسداری کند . به سخنی دیگر، درهرجانی (ژی) ، نگاهبان و پاسدار جان نیزهست ، که همان « چشم بیننده از دور ودرتاریکی » هست که « دین » یا «بینش زایشی ازخودا انسان » نامیده میشود . این اندیشه ، با ادعای زرتشت درگاتا ، درتضاد است .

زرتشت ، ازتصویر« بهرام = مرّیخ »، که درمحیط تنگ ِخویشتن داشته ، مفهومی کلی و عمومی ساخته است ، و دردسر، ازهمین جا شروع میشود . این تصویر بهرام یا انگره مینو ، درمکانهای دیگر، کاملا برضد تصویری بوده است که زرتشت داشته است . بویژه که سام وزال ورستم ، این تصویر بهرام را داشته اند که او نگهبان جان (ژی) هست . در سانسکریت ، بخوبی میتوان دید که « انگره » ، مارس ، یا خدای جنگست که ازخونریزی ، کام می برد . چنین تصویری از **انگره مینو = بهرام** ، فقط در زیستگاه زرتشت رایج بوده است ، وزال زر، چنین تصویری از« انگره مینو = بهرام » نداشته ، وطبعا نمیتوانسته است ، انگره مینو را مانند زرتشت و گشتاسپ واسفندیار، « اژی » بداند . طبعا ، داشتن چنین مفهومی از دشمنی ، که ضدیت با وجود، یا ذات ِ

دشمن دارد ، بر خلاف آئین « ارتا وسروش » بوده است که زال زرو رستم، پیروش بوده اند .
اینهمانی دادن «اژی» با « فطرت وگوهر دشمن » ، از دید زال زر ، یک اشتباه کلی است . ولی درست این اشتباه نزد زرتشت ، « ویژگی وجود » میشود . « انکارنام یک چیزیا پدیده »، هنوز انکار وجود خود آن چیزنیست . خیلی ازپدیده ها پیش ازآنکه نامشان کشف شود ، وجود دارند ، ولی بنام شناخته نشده اند . درقرآن هم ، اصطلاحِ سیاست و قدرت ، بکاربرده نشده ، ولی درهر آیه اش ، سائقه سیراب ناشدنی قدرتخواهی الله ، فوران میکند .
خیلی چیزها ، زمانها ی دراز، بی نام و گمنام میمانند ، ودرست دراین بی نامی و گمنامی و « ناشناخته بودن » ، تاءثیر فوق العاده خودرا ادامه میدهند . هرقدرتی ، در بی نامی و گمنامی (در پرده) بهتر و پرزورتر، تاءثیر میکند . به همین علت ، « نفوذ سیاسی » ، خیلی اهمیت بیشتر دارد تا « قدرت » سیاسی، که زودچشمگیراست ، و بهترمیتوان آنرا ازتاءثیر باز داشت .
تکیه کردن به همین تصویرویژه <u>بهرام = انگره مینو</u> ، که فقط در محیط اولیه زندگی زرتشت ، اعتبار داشته ، علت بزرگترین فاجعه ها درفرهنگ وتاریخ ایران گردیده است. برای زال زر و خانواده اش ، از« اهریمن= بهرام» ، «اصل اژی » ساختن ، ، غیرقابل تصور ، و توهینی به مقدساتشان بوده است ، چون اهریمن یا انگره مینو(بهرام) ، با ارتا ، جفتی بودند که بیانگر عشق ومهردربُن زمان و هستی بودند ، و درست دراثر یوغ بودن آنها باهم ، « ژی » و « اصل ژی » بوجود میآمد .
ولی اندیشه روشن بودن « ژی » و « اژی » ، به کردارضد ، درضمیریا بُن هرانسانی ، که زرتشت ، گرانیگاه آموزه اش قرار میدهد ، سطحی سازی زندگی و ضد زندگیست .« اژی = ضد زندگی » ، خودرا درپیش چشمان ، لخت وبرهنه نمیگذارد ، و به خود، درست ، صورت « دوستی زندگی یا ژی » میدهد (اهریمن ، درنخستین داستان شاهنامه ازکیومرث). « اژی » ، همیشه یک

شکل وقیافه و اصطلاح ندارد ، بلکه هرلحظه به شکلی دیگر درمیآید وخودش را واژگونه آنچه هست ، پدیدارمیسازد . بدینسان ، برگزیدن میان ژی و اژی ، بسیار پیچیده و متغیراست .
اینست که از دید گاه زال زر، **خرد** ، باید همیشه ،« ژی » را **درهرهنگامی ازنو** ، درتاریکی و گمشدگی و واژگونگی و نهفتگی ِ ، از « اژی = ضد زندگی » دراثر **جستن و آزمودن** و جداساختن، با تجربه شخصی ، بازشناسد . در« ویزیدن» ، که «**شناخت ویزارد ورس = تارک سر** درجداکردن موها ازهمدیگراست ، خبری از میان، شق کردن سروکله به دو نیمه نیست . **گزیدن ، ازهم بریدن و ازهم پاره کردن ومتضاد ساختن باهمدیگرنیست، بلکه شناخت « دیگرگونه بودن» است** . درست این، همان اندیشه ایست که درشعر اسدی طوسی ، بازتابیده شده است

چو دردشمنی ، جائی افتاد، رای
درآن دشمنی ، دوستی را بپای

آنگونه و آن اندازه دشمنی بکن، که راه دوست شدن با دشمن ، برای دشمن ، گشوده و بازبماند. هیچ دشمنی ، « ضدِ پیوند ناپذیر» ، یا به اصطلاح الهیات زرتشتی ، « اهریمن» نیست ، که نتوان اورا تحول به دوست داد .
درست زال زر و خانواده اش ، درجنگهای با بهمن ، پسر اسفندیار ِ زرتشتی ، این مرز دشمنی را ، همیشه نگاه میدارند ، ودراین روش سیمرغی ، پایدارمیمانند ، با آنکه بهمن، دراثر تفکرجهاد دینی اش ، کینه توزی را با خانواده زال زر، به بی نهایت میرساند ، و دشمنی را ، تبدیل به دشمنی مطلق وفراگیرمیکند و درجنگ و دشمنی و کینه توزی وجهاد ، حد و اندازه نمیشناسد . ولی درست ، همین شیوه رفتار خانوداه زال زر ، دربرابر آن کینه توزی بیحدِ جهادی ، درپایان ، سبب تحول ناگهانی « منش بهمن زرتشتی » میگردد ، وباز راه دوستی را با کسانی پیش میگیرد که به علت اختلاف عقیدتی، دشمن مطلق و اهریمن پنداشته بود . این یک مفهوم فوق العاده انسانی ، در

مرزبندی حد دشمنی درهرجنگیست ، که بنیاد فرهنگ سیاسی سیمرغی بوده است .

سنجش خوان یکم رستم ، با تجربه زرتشت از اژی

برای نمودارساختن تفاوت این دو دیدگاه (زرتشت و زال زر)، باید نگاهی کوتاه ، به **نخستین خوان رستم** انداخت ، که سراندیشه ایست که سده ها، بلکه هرازه پیش از زرتشت، درفرهنگ ایران ، پیدایش یافته بوده است ، و **اندیشه همزاد زرتشت** ، **فقط واکنشی رویاروی آنست** .

اسطوره ها (= تجربه های بنیادی یک ملت که پایداری آن ملت را تضمیم میکند) ، هرچند **نانوشته** میمانند ، ولی همیشه، زنده در روان وضمیر مردمان ، محکم بجا میمانند. **اینکه سرودهای زرتشت ، کهنترین « نوشته ایران » است ، بیان آن نیست که کهنترین اندیشه وآزمون ملتِ ایرانست** . اسطوره ها (= **بُن داده ها** = ئوستره ، ترانه نی) ، برغم همه تحریفات و دستکاریها و مسخ سازیها ، هسته تغییرناپذیر درفرهنگ ایران دارند، که برغم سرودهای زرتشت که فقط واکنشی دربرابر آنها میباشد ، و سرکوبی موبدان زرتشتی، سفت وسخت، زنده باقی میمانند .

رستم در خوان یکم ، در **نیستان** ، کنار**چشمه آب** میآرامد . **چشمه آب ونیستان ، جایگاه مقدس است** . « نیستان ، گرداگرد چشمه آب » ، مکانیست که **اصل زندگی** ، همیشه خودزائی خود را ادامه میدهد . نیستان ، برای پیدایش تازه به تازه نی، نیاز به هیچ باغبانی ندارد . خودش ، ازنو میروید . اینست که نیستان وچشمه آب ، نماد « جایگاه و نیایشگاهیست که زندگی مقدس است » . به همین علت ، **کیخسرو** ، هنگامی که ازدست سربازان افراسیاب، با فرنگیس وگیو ، میگریزند وازجیحون میگذرند ، به نیستان کنارجیحون میرود، تا نیایش کند ، که جانش ازاین خطر، بی گزند رهائی یافته است .

بدان سوگذشتند هرسه درست جهانجوی خسرو، سروتن بشست

بر **نیستان** بر، نیایش گرفت   جهان آفرین را ستایش گرفت
چو از رود کردند هرسه گذر   نگهبان کشتی شد آسیمه سر
بیاران چنین گفت کاینست شگفت   کزین برتر اندازه نتوان گرفت
بهاران جیجون وآب روان   سه اسب وسه جوشن سه برگستوان
بدین ژرف دریا چنین بگذرد   خردمندش ازمردمان نشمرد...
چنان برگذشتند هرسه سوار   که گفتی هواداشت شان درکنار
ویا شان **زباد وزان زاده اند**   به مردم زیزدان فرستاده اند

« زاده ازباد وزان= وای به= ژی مون = اصل زندگی ومهر » به معنای آنست که، فرزند سیمرغ یا « وای به » هستند .

نیستان وچشمه ، جایگاهیست که اصل زندگی (= نای به) ، بی وجود هیچ گزندی ، ازنو آفریده میشود . درست، درنیستان آرمیدن، همان اندیشه « بست نشستن » بعدی است . دراین حریم ، کسی حق گزند زدن و آزردن جانی را ندارد . با ورود در نیایشگاههای ارتا (سیمرغ) ، هیچکسی وقانونی وقدرتی ، حق آزردن جانی را نداشت(اژی درحضورارتا ، وجودی نداشت) .

درست دراین حریمی که زندگی ، گزند ناپذیر است ، « **شیر شرزه** » پدیدار میشود . چون واژه « شیـر» ، دراصل ، « **شـر**» بوده است، وسپس « شیر» تلفظ شده است ، و برای آنکه با « شیر نوشیدنی، که اصل مهراست » مشتبه ساخته نشود ، شیر شرزه خوانده شده است . **« شـر»، به معنای « دریدن و ازهم پاره کردن » است که دراین فرهنگ، « نماد ضد زندگی » است** .چنانکه درکردی ، هنوز « شرّ » ، به معنای لباس کهنه پاره ، و به معنای پریشان و آشفته است . « شـرن » ، به معنای دندان برآمده گراز و 2- سیلی است . شـره ، لت وپار است .« شه ر ژی کرن » ، سربریدن است . شه رفروش ، ستیزه جواست . شه رکار، جنگاور است . **شه رگه ، رزمگاه و صحنه جنگ است .« شه ر» ، جنگ ودعواست** . نفوذ این اندیشه درعربستان نیز ، سبب شده است که درآنجا ، اصطلاح « شـرّ » بوجود آمده است که مقابل وضد خیر است . البته محمد رسولِ « الله » ، که اصل این واژه

را نمیشناخته است ، ازاینکه **« جهاد »، در ذاتش ، شرّ است** ، بیخبر بوده است .
کنام شیر، یا « اصل شر= اصل ازهم دریدن = اژی » ، درست درنیایشگاه قداست جان (آبه جی = آوه + جی = آباجی) هست.
خطراصل زندگی (= جی) ، درجای « گزند ناپذیراصل زندگی » است . **زندگی درست درآنجا که « مقدس »شناخته میشود و باید مقدس باشد، و ازآزردن ، پرهیخت، درخطراست** . **دراین خوان یکم رستم ، مسئله زندگی و ضد زندگی ، بسیار ژرفترو گسترده تر، از آن سرود زرتشت (یسنا 30) طرح شده است که سپس دقیق تر، بررسی خواهد شد**.
درشهر(= وَر) و مدنیت ، که اساسا بربنیاد « قداست زندگی هرفردی » بنیادگذارده شده است ، درآنجا که زندگی باید گزند ناپذیر باشد ، درست درآنجا که انسان میخواهد بیارامد، و درآرامش زندگی کند ، و انسان، به همین انگیزه است که درشهر زندگی میکند ، درآنجا که میخواهد بی گزند بخوابد(درنیستان) ، و خواب خوش ببیند ، درآنجا ، ناگهان ، « اژی = ضد زندگی = ضد آرامش » ، پدیدار میشود، تا زندگی را (رستم) ، ازهم بدرّد و بیازارد . این بیان یک اندیشه کلی هست .
انسان ، با« دینی و بینشی» ، زندگی میکند ، که به غایت « گزند ناپذیر ساختن زندگی » پیدایش یافته است(در داستان زاده شدن زال زر، و فشارمردم برپایه دینشان برای حذف زال زر) ، ودرست درون همین گستره دین ، درست درهمان سرچشمه بینش دینی ، درهمان آموزه مقدس ، اصل ضد قداست زندگی ، شیر درنده یا اژدهای بلعنده زندگی(= اندیشه جهاد) ، اصل زندگی را درخطر میاندازد . اگر به سراندیشه هائی که درهمین خوان یکم آمده ، بس کنیم ، می بینیم که خانواده « سام + زال زر+ رستم » ، با بینشی به مراتب ژرفتر و مردمی تر ، با « ضد زندگی»، پیکار میکردند ، که زرتشت ارائه کرده است .
دراین خوان که تاریک وتیره است ، داستان جستجوو کاوش ِ « ژی » و تشخیص آن از « اژی » ، آغازمیشود . این بررسی

درگفتاری که ازسروش خواهدشد، که « خرد نجات دهنده زندگی درهرانسانی » هست ، و محور اصلی آئین زال زرهست ، دنبال خواهد گردید .

سروش ، پژوهنده و کاونده اصلِ زندگیست که « به هنگام » هرانسانی را ازضد زندگی، آگاه میسازد وخرد انسان ، برای رهانیدن خود از ضد زندگی ، بسیج ساخته میشود

دربندهش (بخش بیستم ، پاره 234) دیده میشود که خانواده سام ، ازسوئی با « پدیده جفت = یوغ » کار دارند ، و ازسوئی ، خدایانِ ارتا واهیشت (که برای آنها ارتا وشت بود) و سروش آفرین به پیوند آنها میکنند . سروش ، زایاننده روشنی و بینش ازتاریکیست . چرا **باربد** ، سرود و دستانی را که برای سروش ساخته ،« **گنج کاو** » و « **گنج کاوس** » نامیده است ؟
سروش ، گنج را دردرون انسان، « میکاود » ، او کاونده گنج است . « گنج » ، که « گین + زا » باشد ، به معنای « زهدان زاینده » است . **انسان ، وجودیست همیشه آبستن . درهرانسانی ، گنجی نهفته درتاریکی هست** . همانسان نام **کاوس** که دراوستا « **کاوه + اوسان = kava+ usan** » باشد دارای همین پیشوند است . کاویدن و کَفتن ، به معنای جستجوکردن درتاریکیهاست . کاوس درشاهنامه هم ، برغم همه دگرگونیهائی که داستانهایش یافته است ، مرد جوینده و آزماینده است . به ویژه درداستانی که به اندیشه جستجوی یافتن راز آسمانست ، و گردونه ای با چهارشاهباز میسازد که « راز آسمان = راز خدا » را بجوید ، بیان سائقه جستجوگری اوست . البته دراین داستان ، « جستجوکردن راز های ژرف و متعالی وآسمانی » ازانسان ، به

عمد ، گناه ساخته شده است . این **گناهسازی جستجو** ، کارموبدان زرتشتی بوده است . « معرفت بنیادی » را هیچ انسانی با جستجو وپژوهش خود (با منی کردن = منیدن) نمی یابد . داشتن چنین هوسی ، به خودی خود ، گناه است . انسان ازمرزی که برای او ازاهورامزدا گذارده شده ، بخواهد بگذرد، گناه میکند. انسان ، حق ندارد که مستقیما با اهورامزد، تماس بگیرد . چون « معراج به آسمان » ، معنای « همپرسی ، یا آمیزش » با خدا را داشته است . «همپرسی» ، گوهر « پرسیدن » را داشته است، و **پرسیدن** (پرسانه **prasana**) ، درفرهنگ ایران ، معنای « یوغ شدن ، جُفت شدن وسنگام شدن و آمیختن، ومهرورزیدن باهم » را دارد ، که برضد اندیشه همزاد زرتشت است (بطورگسترده بررسی خواهدشد).

درسانسکریت ، برآیندهائی از معانی « کاوی **kavi** » باقیمانده است که درمتون اوستا وپهلوی ، ازبین برده شده است . « کاوی **kavi**» ، 1- هم به « **جُغد = جوغ+ دای= یوغ + دای** » گفته میشود و2- هم به « **زُهره** » گفته میشود**T** که درایران « **رام** » بوده است . جغد یا بوم، که در بندهش « اشو زوشت » و « زور برک » خوانده میشود ، اینهمانی با « بهمن = آسن خرد = خرد سنگی = خرد یوغی = خرد بُنی » دارد . در رام یشت ، رام ، میگوید که « **نام من ، جوینده است** » . این اصطلاح ، به معنای آنست که « گوهر وفطرت من جستن است » . روان هرانسانی ، رام است . پس گوهر بوئیدن (حواس) و شناخت درهرانسانی، شناختن از راه جستجو است . **جستن رام در رام یشت** (خود واژه جستن ، گوهر یوغی را فاش میسازد) **به غایت به هم رسانیدن « سپنتا مینو و انگرامینو» است .** رام (روان انسان) درجستن ، میتواند ، سپنتا مینو و انگرا مینو را بجوید وبیابد، و آن دو را باهم ، یوغ کند ، سنگی کند . درست « انگره مینو » را که زرتشت ، اصل ضد زندگی میشمرد ، و با آن میجنگد، و غایتش ، نابود کردن اوست ، رام (روان هرانسانی) میتواند ، رام سازد ، و با سپنتا مینو (اصل قداست زندگی) هم آهنگ و جفت و یان سازد .

واژه « جغد » که « جوغ + تای » یا « یوغ + دای » باشد ، «خدا ، یا اصل پیوند دهی سپنتامینو وانگره مینو» هست . بینش جغد ، هم از یوغ پیدا میشود ، وهم سرچشمه یوغ سازی ، آفرینش مهر وعشق است . نام دیگر « جغد » که دربندهش « زور+ برک » هست ، درست بهترین گواه براین مطلب است . **زور برک یا جغد ، به معنای « زهدان وسرچشمه و اصل نیرومندی » است** . « نیر» در نیرومندی نیز درکردی ، به معنای « یوغ » است . چیزی **نیرومند** است که اندامهایش و قوای ضمیرش، باهم همآهنگند ، هم روش و هم جنبش وهمآفرین (سم + بغ = همبغ = انباز= هه نباز= نیروسنگ) هستند . زور که **zavar** باشد ، به معنای « نیرومندی وتوانائی » است ، و «برک» همان « ورگ » درکردی است که به معنای شکمبه است . « ورگ هاتن » به معنای « برآمدن شکم زن حامله » است . درتبری ، برک وبرکه ، به دیگ بزرگ چوپانان که درآن شیر را میجوشانند گفته میشود . « برکه آب » هم ازهمین ریشه است .زهدان ، آبگاه خوانده میشود (آوه = آبه ، آبه جی = آباجی = آبجی) .

پسوند نام « کاوس » ، که « ئوس، اوسان » باشد ، مانند « ئوز = ئوچ » به معنای زهدان ونای است . **« کاوس = کاوه + ئوسان » هم به معنای 1- زهره یا رام نی نواز است ، وهم به معنای 2- جغد آبستن ، جغد باردار است** . بهمن ، خرد بنیادی ومینوئی و « آسن خرد = خرد سنگی یا یوغی » دربُن هرانسانی هست ، که میتواند درجستجو ، سپنتا مینو و انگره مینورا که « اصلهای متفاوت ولی نه متضاد ند » ، بجوید وبیابد ، و میتواند آنهارا به هم برساند ، و پیوند دهد (یوج = یوژ= یوگا) . اسا سا واژه جستن= جوستن ، از ریشه همین واژهِ « یوجیدن » یا « یوزیدن » است .

چگونه خرد درهرانسانی، اندیشه رامیزاید جفتِ بهمن وسروش(زائو ومامایش)

خردِ بنیادی یا سنگی(بهمن=اصل آبستنی) ، و ماماﻳﺶ ، سروش

پیش ازآنکه این پرسش را دنبال کنیم ، نیاز به آن هست که بجوئیم که ، چرا انسان زندگی (ژی) میکند ؟ زندگی وجان انسان، چیست ؟ همان خود واژه « جان » ، حاوی پاسخ ماست .
«جان » ، گیان ، گی + یان (yaone) است . « گی » که همان « ژی » و « جی» و « زی » میباشد ، خودِ سیمرغ ، یا جانان ، یا مرغ نامعلوم ساخته شده ایست، که « پرابلق» دارد . سیمرغ ، خوشه ای (ارتای خوشه ، ارتای وشی) است که خود را میافشاند ، یا پر خود را فرو میاندازد ، ویا تخمیست که با بالهای خود، فرود میآید ، ودرهرانسانی ، اصل مادینه یا زاینده میشود، که« دین » نام دارد . به عبارت دیگر، **ارتا یا خدا با هرانسانی، عروسی میکند و جفت ویوغ میشود ، گی + یان میشود ،« یان» ، حجله همآغوشی خدا با انسان است** . وازین یوغ شوی و آمیزش وهمپرسی وعشق ورزی ارتا با انسان ، حرکت ، شادی ، بینش وروشنی ، اندیشه و عمل زائیده میشود .
دریسنا ، هات 26 ، دیده میشود که ضمیر انسان ، دارای چهارنیرو هست که عبارتند از1- جان 2- دین 3- روان 4- فروشی . اینها چهارپرسیمرغ ، یا « چهاراسب بی سایه گردونه سروش » هستند . **الهیات زرتشتی دیگر ازاین چهارنیرو ، به نام « چهارپر» یاد نمیکند ، چون یادآورِ آمیزش و همپرسی هرانسانی مستقیما با خدا هست** . « گی» یا ژی درواقع ، این چهاربخش ضمیر باهمست ، که ارتا میباشد ، که با تن، که زهدانست و اینهمانی با آرمیئتی دارد ، میآمیزد . انسان ، حجله عروسی سیمرغ با آرمئتی، یا عروسی گرمائیل با ارمائیل است . **انسان ، وجودیست آبستن به سیمرغ یا به خدا** . زندگی (ژی)، عروسی سیمرغ با آرمئتی است . زندگی (ژی)، جشن عشق است . درکردی به جشن ،« **جیژن** » میگویند . « جی + ژن » ،

مرکب از دوواژه است .« ژن » ، به معنای افروختن و نواختن و همآغوشی (= پیوستن) است . جشن یا جیژن ، افروختن زندگی(ژی) است . جشن یا جیژن ، یوغ شدن سپنتامینو وانگره مینو ، یا ارتا فرورد و بهرام ، یا صنم و بهروز ، یا گلچهره و اورنگ ، یا مهر و وفا است .

جان یا گیان (گی + یان) جشن آبستن شوی انسان ازسیمرغ (ارتا) هست . آنچه آمد ، شیوه اندیشیدن سام وزال زر و رستم وخانواده اش بود. در کرینگان (ذکائی) به زن ، ین yan و در آذری (عبدلی) به جان ، یان yaanگفته میشود . **دین انسان ، ویژگی « زن »، یا زایندگی و آفرینندگی بینش درهرانسانیست** . زن ، چنانچه دیده خواهد شد ،« دوسر» نامیده میشود . سیمرغ در تن انسان ، با انسان ، یان می یابد . یان ، جایگاه آمیزش اضداد ، جایگاه به همرسیدن سپنتامینو وانگره مینو، و همآغوشی و یوغ شدن آنهاست.

یوغ یا همزاد، یا سنگ، یا میتmaete (ریشه واژه مهر)، یا بهمن یا «اخمن = هخامن »، تصاویر گوناگون داشت . همه اینها بیان « دوئی بودند که با هم یکی میشدند » . یکی ازاین تصاویر، « **آبستنی** » بود . « آبستن » را هنوز درکردی ، « دوگیان = دوجان » مینامند . بهمن ، تخم درون تخم ، مینوی درون مینو ، اندی، یا اخی است ، که درون تخم دیگراست . **همزاد ، یا ییما یا یوغ یا سنگ ، تنها یک شکل نداشت که بتوان به همزاد به معنای امروزه ما برگردانید** . یکی ازتصاویر مهمش ، آبستنی بود . همچنین « دانه » ، دراصل « دوانه » بوده است . هردانه ای ، دانه ای درون دانه است . واژه « دیوdva» همان واژه « دو = dva » است . این خداکه بُن جهان و مرکزهستی است ، دانه درون دانه است، « است = تخم » ، درون « است = زهدان » است . همچنین « جم = ییما » ، یا انسان نخستین ، بدین معنی نیز جفت بود که « ارتا در درون او» بود . هرانسانی به ارتا آبستن است . پس **هرانسانی به خودی خودش، همزاد است** . همزاد ، چنانکه زرتشت میگفت ، همزاد ژی و اژی (زندگی و ضد

زندگی) نبود ، بلکه همزاد ، یا جفت ، « جفت ِ خدا وانسان درهرانسانی » بود . هرانسانی درخود، گنج نهفته دارد ، یا بسخنی دیگر، وجودیست آبستن . نه اینکه با یک بار زائیدن ، دیگر عقیم میشود ، و یا دیگر حوصله آبستن شدن ندارد . **انسان ، وجودیست همیشه آبستن به سیمرغ ، یا به عبارت بهتر، همیشه آبستن به « جفت سپنتامینو و انگره مینو » . چون گوهر ارتا ، یا سیمرغ ، جفتی و یوغی وسنگی است ، یعنی اصل وسرچشمه ِ عشق و همآهنگی و توازن و « اندازه» میباشد** . اکنون تصویر ِ **زرتشت** ازهمزاد ، دو اصل متضاد و آشتی ناپذیر ژی و **اژی** (= انگره مینو) هستند . این ، هم یک **انقلاب دینی واندیشگی** ، بود ، و هم یک **انفجارکامل ِفرهنگ ایران ازهمدیگر** بود .

ارتا ، گوهرجفت دارد . چنانکه درشاهنامه ، سیمرغ ، دم ازجفتش میزند . **هنگام وداع زال از سیمرغ و فرود آمدن به گیتی ، زال خود را « جفت سیمرغ » میداند** .

بسیمرغ بنگر که دستان (زال زر) چه گفت ؟
مگرسیر گشتی همانا ز **« جُفت »** ؟

این یک تشبیه شاعرانه نیست. او به کردار ِ « جفت سیمرغ که مهرایزد » است به گیتی میآید(پیشوند مهرکه میت maete میباشد ، به معنای 1- جفت و 2- پیوستگی است. داشتن ِ پرسیمرغ، بیان « جفت بودن زال با سیمرغ » است. افروختن پر، به معنای « افروختن آذر، یا افروختن تخم سیمرغ ،درزهدان انسان » است(آذر= آگر= زهدان) . روز ِ ارتا واهیشت ، که روزسوم است ، اینهمانی با « ثریا = تریا درپارسی باستان= سه » ، سه جفت دارد . ثریا ، سه جفت ستاره است . همچنین ، سام ، در بندهش ، سه جفت فرزند دارد ، که مادینه ونرینه باهم ، هم نامند .ازاین رو ، **ارتـــا** (یا فره وشی ، نیروی چهارم ضمیر انسان ، فرورت ، یا ورتن است، که یک معنایش نیز بالیدن ، یا بال یافتن است) ، **خدائی بود که با انسان، جفت بود** . باید درپیش چشم داشت که **نزد سام وزال زر، جنبش و روشنی و بینش ، فقط و فقط ، پیـآیـنـد « پیوند=جی= یوغ » است** . انسان بدون

همزادش ارتا ، نمیتواند زندگی کند . ازاین رو دیده میشود که واژه « جی » ، هم به معنای « زندگی » است ، و هم به معنای « یوغ » است ، و هم به معنای « اصل زندگی » ، و هم به معنای « عشق »، وهم در ترکی (یوغورماق) به معنای سرشته شدن است . اکنون با اهورامزدا ی زرتشتی ، خدائی(اهورامزدا ئی) میآید که انسان ، نمیتواند جفتش، یوغش ، همزادش باشد . **همزادی و یوغی و سنگی ، بیان « پیوند داشتن بطورکلی وعمومی » بود** . وقتی دربُن انسان وضمیر ، که اینهمانی با بُن کل هستی و زمان داشت ، تصویر« همزاد = یوغ = سنگ » ، منتفی یا ازهم جدا وپاره ساخته میشد ، سراندیشه « **پیوند درکل جهان وکل گستره های زندگی** » ، متزلزل میشد، و ازبین میرفت . ازاین پس ، تنها امکان پیوند یافتن با خدا ، « قرار داد » است ، که هرچند نیز « پیمان » نامیده شود ، ولی دیگر، « پیمان » به معنای اصلی نیست . « پیمان » ، به معنای ِ شیر(نوشیدنی)است . « پیمان بستن » ، نوشیدن شیر ازیک پستان ، یا نوشیدن باده و آب و شیرازیک جام باهمست(که دوستگانی نامیده میشود) . با انکار پیوند همزادی = یوغی ، مفهوم « یوغورماق = با هم سرشته شدن و آمیختن » درسراسر گستره هستی، ازبین میرود . **ازاین پس ، خدا وانسان ، درسرشته شدن باهم و درتخمیرشدن باهم ، اصل روشنی و بینش نیستند** . ازاین پس ، « ایمان که همان قراردادِ فرد ِ بدون همزاد ، یا فرد ِ بدون جفت ، با خدائی است، که بدون جفت وهمزاد » است ، گذارده میشود . ازاین پس ، نه تنها انسان ، بلکه خود ِ **چنین خدائی ، هستی خود را همیشه درخطرمی بیند** . موجودیتش همیشه درخطر« سست شدن ایمان » هاست . **اگر مردمان، ایمان خود را به او از دست بدهند ، آن خدا ، میمیرد. ازاین رو چنین الاهانی، فوق العاده از« بی ایمانی مردمان » میترسند ، و آماده اند که سراسر بی ایمانان و دروندان را نابود سازند** . ازاین پس ، همیشه « خدایان مُرده و فسیل شده و منجمدشده » هستند که شهوت قدرت پرستی دارند . این « ایمان » ، با نعره کشیدن ، با

شهادت زبانی ، وگواهی نزد عموم ، وایمان عادتی ، برای ابقاء خدا ، کافی نیست . **ایمان ، هنگامی ، موجودیت آن اِلاه را ازخطر میرهاند ، که قلبی و روانی و ضمیری باشد . ولی تاءمین چنین ایمانی ، کاریست که همیشه دچار آشفتگی وتزلزل است.** **خطر« ایمان » ، نه تنها در « کاسته شدن ِ ایمان » است ، بلکه به همانقدر، بلکه به مراتب بیشتر، در« تعصب شدن ِایمان » است .« ایمان به چیزی ، درتعصب شدن ، آن چیز را تبدیل به دروغ ناب میکند »** . ایمان ، با کوچکترین ریاکاری درعمل و فکرو گفتار، ازبین میرود . ازاین رو ، این الاهان ، نیاز به قدرت و غلبه و تحمیل گری دارند ، چون بدون ایمان قلبی امت ، مرده اند . بویژه ترسیدن ازخشم این الاهان ، که فوری به دوروئی و ریای انسانها کشیده میشود ، حکم اعدام چین الاهانی را صادر میکند .

اینست که معمولا ، خدایان مرده ، برجامعه های انسانی ، حکم فرمائی میکنند . و **حکومت مرده یا حکومت الاهان ِقدرتپرست بر انسان زنده ، و زندگی ، بزرگترین « اژی = اصل ضد زندگی » است .**

نزد سام وزال زر
درمفهوم ِ « جفت، یا سنگ، یا همزاد، یا یان یا میت... » اولـویتِ سراندیشهِ « پـیـونـد » بیان میشد

« پـیــونـــد » ،

نه یک علت یا نه یک خالق یا نه یک آموزه، اصل آفرینندگی وجنبش وبینش وروشنی است

گرانیگاه شیوه اندیشیدن ما ، برای دریافتن این سراندیشه ، آمادگی ندارد، بلکه مارا ازدریافتن ژرف آن ، بازهم میدارد . ما« خدا» را به مفهوم « خالق » ، و مردم یا گیتی را ، به مفهوم مخلوق ،

در ذهن خود داریم . سرچشمه و اصل حرکت ، یا بینش یا روشنی یا نوآوری ، 1- یک فرد ،2- یا یک مرکز، یا3- یک علت ، یا 4- یک زیربنا ، یا یک حاکم، یا یک خدا ، یا یک خورشید ...هست . سام وزال زر، درست وارونه چنین اندیشه ای ، « پیوند » را اصل و سرچشمه آفریدن و جنبیدن و روشن شدن و روشن ساختن و بینش میدانستند . مفهومِ انتزاعی وکلی و عمومی « پیوند» ، در تصویرِ پیوند های « دوجان ، دوفرد ، دو نیرو ، دو بخش ، دو اندام ، دواسب ، دولپه ، دو رود، آبستنی ، قلعه درون قلعه، هاون (هم + ون) ، بستن باربردوسوی اسب ... » نشان داده میشد ، ولی **گرانیگاه همه دوتاها یا همزادها ، آن دوتا نبود ، بلکه این مفهوم « پیوند » بود** . و « دو » نیز، محدود به آن دو نبود، بلکه **« دوبا هم » ، بُن کثرت و تعدد و کل چیزها و انسانها درهستی بود** . آنچه در« دو تایِ همزاد » ، نشان داده میشود ، منحصر به پیوند یافتن آن دو چیز، نبود ، بلکه بیان « پیوند انسانها وچیزها درهمه گستره های جهان » بود .

مثلا ، **از بُن جهان ، که یک تخم جفت (ارتا + بهرام = سپنتا مینو + انگره مینو) بود ، تنها یک جفت انسان ، نمیروئید ، بلکه « همه بشریت ، و یا همه جانها باهم » ، مانند سراسربرگها و دانه ها ، از تنه درختی که ازآن تخم برمیآمد ، میروئید. همه بشریت و همه جانها درگیتی ، همسرشت و همگوهرو ازیک اصل بودند. سیمرغ ، « دانه خدا » بود ، که تبدیل به درختی میشد که برگهایش ودانه هایش ، جانها و انسانها بودند . این تصویر، به کلی با تصویری که الهیات زرتشتی از کیومرث و مشی و مشیانه طرح کرد ، و همچنین از تصویر آدم وحوا درادیان ابراهیمی ، فرق کلی دارد** . « انسان» نزد زال زر ، میخواست « بُن پیوند دادن همه پدیده های جهان » را باهم بیابد . درهمزاد (= ییمه = جیمه = جی + م) نیزگرانیگاه ، این پیوند است ، ودرست « جی » ، که به معنای زندگی میباشد ، همانقدر ، به معنایِ یوغ ، یا جفت شدن و به هم پیوستن ومتصل شدن، وباهم سرشته و تخمیرشدن، وهمانسان به

معنای ِ« عشق »، و**همانسان به معنای « اندازه بودن = معیاربودن= سنجه همه چیزها بودن » است** . زندگی ، هنگامی اصل جنبش و رقص وآفرینندگی و عمل و اندیشه و روشن کردن و بینش یافتن ، واصل اندازه و سنجش (سنج = سنگ) است ، که اینهمانی با « پیوند و عشق » داشته باشد . « **ییما= همزاد** » ، **تنها آن معنائی را ندارد که موبدان زرتشتی و ایرانشناسان به آن داده اند** . ذهن مردم ، خیلی دقیق تر و بهتراز همه متون اوستائی و پهلوی و گاتائی ، این معانی را ، در دادن نام به گیاهان نگاه داشته است . درفرهنگ گیاهان (ماهوان) میتوان دید که **1- ییما 2- هما 3- ال جونک 4- مریزاد (= مهر ایزد) 5- ارتی 6- ارمک دوشاخ ... همه ، تصاویر همان« هوم » هستند ، که « نی » بوده است** ، چنانکه امروزهم ، گویشهای متفاوت به گلو (گرو= نی) ، «هوم » میگویند . ال جونک ، به معنای « ال هاونی » است . ال ، وجودیست که پیوند دوچیزمیباشد(پسوند ِ **جون در ال جونک** ، درکردی ، هم هاون سنگی و هم دسته هاون سنگی است) . مهر ، که ازریشه « میت » هست، به معنای « جفت به هم پیوسته » است . **ییما ، ارتا هست. جم ، سیمرغ است** . هُما ، دوبال یا چهارپریا شش پر یا هشت پر دارد.

اکنون زرتشت ، این« مفهوم کلی پیوند وهمبستگی را که ، سراسر پدیده های زندگی و جهان را دربرمیگیرد » و فهمیدنی وملموس میسازد ، واژگون میکند . زرتشت میگوید : همزاد ، پیوند نیست ، بلکه جدابودن و متضاد بودن است . نزد سام (سم = هم = باهم = پیوند) وزال زر ، ژی یا زندگی ، درست پیدایش این پیوند بود ، و« اژی » ، درست به هم خوردن و تزلزل و ناهم آهنگ شدن همین « پیوند » بود . زندگی ، پیوند است ، اندازه است ، شاهین و زبانه ترازو (درشوشتری = شیت ، جم + شیت) است .

زال زر ، انسان را اندازه ومیزان همه چیز میداند

زرتشت ، ریشه « اندازه و میزان بودن انسان » را درفرهنگ ایران ، ازبُن میکند

همزاد بودن ، یوغ بودن ، سنگ بودن(سگیدن = سنجیدن) ، سرچشمه « اندازه بودن » انسان است . زندگی ، یا ژی ، خودش یوغ (= جی به معنای شاهین ترازو نیزهست) است . به سخن دیگر، **زندگی کردن ، اینهمانی با « اندازه بودن » دارد** . خودِ **زندگی ، سرچشمه و اصلِ « اندازه بودن » است** .

انسان ، هنگامی میزید (ژی) که اندامش ، قوای ضمیرش (جان + دین + روان + فره وشی) ، باهم ، اندازه هستند، ودراین همروشی، باهم پیوند دارند . **هنگامی این پیوند درهمزاد ، یا در یوغ ، به هم خورد ، « اژی یا ضد زندگی » است** . هنگامی دواسب یا چهاراسب ، یک گرونه را میکشند ، همروش هستند، و با هم می میدوند و درجنبش اند، ژی هست . وقتی یک اسب می لنگد یا بیماراست ، یا کوراست ، یا دراثر بیخوراکی، سست و ناتوان است، یا میخواهد درسوی وارونه اسب دیگر، بتازد، گردونه ، وارونه میشود ، کج وکوله میرود ، یا باید یک اسب ، اسب دیگر را نیز بکشد . همه نیروها ، بار به دوش همدیگر میشوند. هرفردی دراجتماع ، هر اندامی ، به هوی وهوس وسود خودش، به هرسو وهرراستا خواست ، می پلکد . بدینسان ، سراسر اجتماع ، <u>اژی = اژدها = ضحاک</u> ، ضد زندگی میشود . ودرست چنین اجتماعی که خودش، اژدها (اصل ضد زندگی = دوزخ= اهریمن) شده است ، نیازبه یک دشمن دارد ، تا اورا ، اژدها ، یا اهریمن ، یا « شیطان بزرگ » بنامد، وخودش را از« احساس اژدها بودن » نجات بدهد . **آنکه اژدهاست ، باهرچه روبروشد ، آن را اژدها میسازد ، تا بتواند اژدها بودن خودش را فراموش کند** .

این شیوه تفکر سام و زال زر و رستم بود که انسان ، اصل اندازه است ، چون زندگی اش ، یوغ وهمزاد و سنگ است .

شیوه تفکر زرتشت این بود که یکی ازاین اسب ها ، ژی ، و اسب دیگری ، اژی هست . مسئله زندگی ، پیوند دادن آند و باهم نیستِ. بلکه یک اسب را باید از گردونه بیرون انداخت ، چون بدرد حرکت نمیخورد وضدحرکت است . « ژی » ، تاختن با یک اسب است . ولی این چهارپای اسب ، یا دوپای انسان هم ، فقط روی اصل « یوغ بودن دواسب ، یا یوغ بودن دوپا ، یا یوغ بودن دودست ، یا یوغ بودن دو دم = بینی ، یا یوغ بودن دوچشم » حرکت میکنند، ومی بیند و کارمیکند ، نیز باید تبدیل به یک پا ، یک دست ، یک چشم ، یک دم بشود، چون این پاها ودستها و دم ها (سوراخهای دماغ) نیز، بیان اندیشه « همزادند » .
« اسب یک پا » و« انسان یکپا» و « اصل آفریننده واحد ، یا خدای واحد » باید پدید آید . ازدید زال زر و رستم ، آموزه زرتشت ، چنین فهمیده میشد .
گوهر اندازه و سنجیدن با سنجه و میزان ، همزادی و یوغی و سنگی است . جم یا ییما ، یا « بُن هرانسانی » ، همزادی و یوغی و سنگی و... است ، یا بسخنی دیگر، سرچشمه اندازه ومیزان وسنجش (سنگیدن ، سنگانیدن) هست . « اندازه » دراصل handaajak است، که مرکب از دوبخشhandaa + jak میباشد .
اندا یا هندا ، تخمیست که بیان « بن هستی » است . ازاینرو نام دیگر بهمن ، « اندیمن » یا « هندیمان» هم بود . **انداجیدن ، که اندیشیدن هرانسانی باشد ، جستن و یافتن اندازه ، ازسرچشمه خود است** . با انداجیدن است که میشود زندگی کرد .
پسوند « جک = jak=jag» در هنداجک = هنداچک ، چنانچه درسانسکریت و زبانها گوناگون میتوان دید، همان « جگ = جوغ = یوغ = یوج juj » است . « اندا جگ » ، بُنی هست که فرزند و پیدایش « یوغ بودن = جگ » است ، و چنین بُنی ، معیار و سنجه واصل پیمودن و سنجیدن و اندازه گرفتن است . **خرد با « بُن هستی که سنجه و معیاراواست » ، برای نگهبانی و پاسداری زندگی میاندیشد** . این بُن هستی که زاده از« یوغ بودن اندامهای انسان ، قوای ضمیر انسان » است ، این « ژی مون= اصل

زندگی » ، سنجه و میزان ومعیار زندگی است، و با چنین اندیشیدنی ، انسان ، زندگی را ازهر آزاری و گزندی میرهاند . زندگی، با اندیشیدنی که معیارش بُنیست ، که ازیوغ بودن ضمیرش وهمه اندامهایش ، برمیخیزد ، اندام می یابد .
« اندام » ، به معنای « هستی با اندازه » است . چیزی به اندام است ، به معنای آنست که آن چیز، آراسته ومنظم است ، چون « اندا » ، بُن اندازه است ، که درهرعضوی ، به علت یوغ بودنش، هست . بدین علت ، درفرهنگ سیمرغی یا ارتائی ، نخستین انسان که بُن همه انسانها و درهرانسانی هست ، بیما = جم نامیده میشد، چون «اصل اندازه » بود . خرد انسان درمنیدن (منی کردن= اندیشیدن در پژوهیدن) ، زندگی را به اندازه ، به اندام میکرد .
زرتشت ، با تصویری که از <u>همزاد = بیما</u> داشت ، برضد این «اصالت انسان» برخاست . معنای تضاد همزاد درسرود زرتشت ، آن بود که انسان واندیشیدن با خردش ، میزان نیست ، بلکه تنها ، خواست وخرد و روشنی اهورامزدا ، میزان انسانهاست . ازاین رو ، جمشید ، نخستین انسان سیمرغی ، دیگر تصویر « آدمی » نبود که به درد ، آموزه زرتشت بخورد . جم یا بیما ئی که « <u>یوغ = جی = شاهین ترازو = شیت</u> در شوشتری) هست ، و با خرد سنگی خود ، همه مدنیت را پدید میآورد ، کاری را میکند که ازاین پس ، خویشکاری اهورامزداست .